

۸۰

همدل با بیدل

محمد کاظم کاظمی



هواسنج هوایما!

هوایمای عشاق شهرتی، مپسند همت را نگین بی‌نشان حیف است ننگ نام بردارد

بیدل در اینجا شهرت طلبی را نفی می‌کند و عنقا را که نامش بر سر زبان‌هاست، نماد این شهرت طلبی می‌داند. البته در مصراع دوم باز یک تمثیل دیگر می‌آورد و آن اشاره به نقش نگین است که آن را «نام‌دار» می‌سازد و نامدار هم یعنی مشهور. بیدل در جای‌های بسیاری به ارتباط میان «نگین» و «شهرت» اشاره کرده است.

اما غرض اصلی ما در اینجا این بحث نبود؛ چون به نگین و شهرت در یکی دیگر از یادداشت‌ها هم پرداخته ایم. اینجا می‌خواهیم به کلمه «هوایما» اشاره کنیم. البته بیدل زول ورن نبوده است که اختراع هوایما را پیش‌بینی کرده باشد. این در واقع قابلیت ترکیب‌سازی زبان فارسی است که بیدل هم از آن با آزدادی عمل بسیار استفاده می‌کند. او در یک جای دیگر هم می‌گوید:

نه اشک اینجا زمین فرساست، نی آهی هوایما
غبار بی‌عصایی‌ها به این اندام می‌خیزد
بیدل، صرف نظر از تخیل نیرومندی که دارد، در عرصه زبان نیز بسیار خلاق است و غالباً هم می‌کوشد تا عبارت را به کمک ترکیب‌سازی سامان دهد. مثلاً در آن بیت دوم منظورش این است که «آه ما هوا را می‌پیماید» یا «آه ما به هوا بلند شده است»؛ اما می‌گوید: «آه ما هوایما است».

این قدرت ترکیب‌سازی، از سویی دیگر امکانات بیانی شاعر را هم بیشتر می‌کند. شما در مصراع‌های پراکنده زیر ببینید که چه ترکیب‌های مختلفی با پسوند «پیما» در شعر بیدل ساخته شده است:

- مردمک در سایه مژگان فلک پیما نشست
- زین بیابان لغزشم آخر قدح پیما گذشت
- ز ساز سرکشی‌ها عجز پیما ناله‌ای دارم
- یاس پیما اشک فرهادم شبی آمد به یاد
- امل پیما ندارد غیر تسخیر هوس جهدی
- بالی از آزادی افشاند، قفس پیما شدم
- نمی‌گویم به عشرتگاه مجنون جهدی پیما رو

و باز تنها پسوند «پیما» نیست. بیدل با پسوندهای مختلفی ترکیب می‌سازد و وقتی مجموعه پسوندهای مختلف و کلمات مختلف را با هم در نظر بگیریم، با مجموعه شگفت‌آوری از ترکیب‌ها روبه‌رو می‌شویم. یکی از پسوندهای مورد علاقه بیدل، «سنج» است. این پسوند البته در زبان بیشتر برای وسایل سنجش به کار می‌رود؛ مثل «دماسنج» یا «هواسنج»، ولی بیدل تنها به این خصوصیت اکتفا نمی‌کند، بلکه آن را به معنی «درگیر بودن با چیزی» هم به کار می‌برد. همان‌طور که «پیما» هم الزاماً به معنی «وسيله پیمودن» نبود، بلکه «یاس پیما» و «امل پیما» یعنی در واقع درگیر یاس و امل. حالا چند ترکیب با «سنج» را در چند مصراع مختلف دیگر از بیدل ببینیم:

- شخص نسیان شکوه سنج غفلت احباب نیست
- شور زنجیر نواسنج هزار آهنگ است
- شوقی است ترانه سنج فطرت
- خمیازه سنج تهمت عیش رمیده‌ایم
- گوشت اگر نیست نغمه سنج مخالف
- ای ادب سنج وفا! گر قدردان ناله‌ای

ترکیب «خمیازه سنج» در اینجا نه به معنی وسیله سنجش خمیازه، بلکه به معنی کسی است که مرتب خمیازه چیزی را دارد و البته «خمیازه» در شعر بیدل به معنی درخواست و تمایل چیزی است. یا وقتی می‌گوید «ادب سنج»، باز به معنی سنجیدن میزان ادب نیست، بلکه معنی «شخص با ادب» دارد.

در واقع بخشی از زیبایی شعر بیدل، موقوف به این ترکیب‌هاست و البته بخشی از دشواری شعر او نیز.

نگاهی کوتاه به شخصیت هنری «رضا داوود نژاد» و کارنامه بازیگری اش در سینما و تلویزیون



رضا صائمی

بازیگری که خودش را روایت می‌کرد

شمار می‌روند. او هم به سبک برخی از سلبریتی‌های دیگر در رئالیتی‌شوهای نمایش‌خانگی همان «شب‌های مافیا» ردپایی از خودش به جای گذاشت. اما در سال‌های اخیر به دلیل بیماری و به تعبیر خودش فیلم‌نامه‌های تکراری و جذاب نبودن برخی از آثار، کمتر جلوی دوربین سریال‌های تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی حاضر شد. بازیگری که تمرکز خود را محدود به آثار پدر نکرد و از تجربه‌های متفاوتی در کارنامه



«ارغوان! این چه رازی ست که هر بار، بهار با عزای دل ما می‌آید...»

بار دیگر این شعر «بتهاج» بر بهار سایه انداخت تا این بار کوچ غربیانه «رضا داوود نژاد» مصداق این راز شود. او بازیگری برآمده از یک خانواده سینمایی بود و شاید هیچ نامی به اندازه «داوود نژاد»، تداعی گر یک خانواده در سینمای ایران نباشد. در این میان شاید «رضا» محبوب‌ترین و معروف‌ترین آنها بود. بخشی از این محبوبیت، برآمده از نقش‌های شیرینی بود

که بازی کرده بود و در خاطره جمعی ثبت شده بود. بخشی هم به دلنشین بودن خودش بود و چهره همیشه خندان و رفتار مهربانش. با این همه، روزگار با او نامهربان بود و دست کم یک دهه پایانی عمر کوتاهش با مصائب بیماری اش گره خورد که آخر به دست مرگ باز شد.

رضا داوود نژاد، یکی از بازیگرانی است که این حرفه را از دوران کودکی و ۶ سالگی آغاز کرده است. فیلم «بی پناه» اولین فیلم سینمایی او بود که در سال ۱۳۶۵ و به کارگردانی پدرش ساخته شد، اما بعد از آن، رضا تا سن ۱۸ سالگی به دلیل تمرکز روی درس و تحصیل، در هیچ فیلمی بازی نکرد. «مصائب شیرین»، نامش را بر سر زبان‌ها انداخت و نامزد بهترین بازیگر نقش اول مرد هفدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر شد و دعوت برای حضور در جشنواره سینمایی فوکوئوکای ژاپن را برایش به ارمغان آورد.

«بچه‌های بد»، حضور مؤثر وی را در فیلم‌های پدرش به دنبال داشت. او در این فیلم، فیلم‌نامه نویس، بازیگر، دستیار کارگردان و برنامه‌ریز است. در «بانوی کوچک» (مهدی صباغ‌زاده)، به عنوان بازیگری پول‌ساز به بدنه حرفه‌ای سینمای کشور معرفی شد و در مستند «روزگار ما» ساخته رخشان بنی‌اعتماد، حضور در عرصه‌های روشنفکرانه

سینمای ایران را تجربه کرد.

رضا داوود نژاد در «مصائب شیرین»، عیار دیگری از بازیگری خود را به رخ مخاطبان کشاند. در «هشت پا» و «ههو» به نحوی دیگر روی پرده نقره‌ای ظاهر شد. اما در «چپ دست»، «تیغ زن»، «نیش زنبور»، «همه چی آرومه»، «دردسر بزرگ» و «زن‌ها شگفت‌انگیزند»، آن روی داوود نژاد فقید را می‌بینیم که طنز می‌داند و راه و رسم خندانند مردم را خوب آموخته است.

او در «مرهم»، «کلاس هنرپیشگی»، «رضا»، «لامینور»، «بیرو» و «خیابان‌های آرام» دوباره به سینمای جدی برمی‌گردد. اما همواره در این سال‌ها تنوعی از ژانر را در کارنامه خودش به یادگار گذاشته است. سال‌هایی که پرکاری او را در تلویزیون هم شاهدیم. از «پشت کنکوری‌ها»، «باغچه مینو» و «زندگی به شرط خنده»، جزو طنزهای نوستالژی به شمار می‌رود تا کارهای جدی‌تری که رفته رفته در کارنامه داوود نژاد، خودش را نشان داد.

البته حضور جدی رضا داوود نژاد در سریال‌های تلویزیونی با کاهش وزن او همراه شد. چندی پس از «پنجره» که جزو سریال‌های کمدی خاطرانگیز تلویزیون به شمار می‌رود، او با «بعد از آزادی» به تلویزیون برگشت. سریال درامی که محمدعلی باشه آهنگر آن را ساخت. «از سرنوشت ۴»، «شهباز» و «نیکان» جزو آخرین کارهای او برای تلویزیون به

۲۵ ساله خود استقبال کرد.

دو سال پیش بود. حدود ساعت ده و نیم، یازده شب به دایرکت پیام داد که: «لطفاً شماره تلفن تون رو برام بفرستید.» اولش فکر کردم نقدی، متنی، حرفی درباره اش جایی نوشته ام و می‌خواهد کله کند. شماره را فرستادم و تماس گرفت تا به بهانه متنی که درباره یک بازیگر نوشته بودم، درد دل کند و از کلاهبرداری‌های برادر آن بازیگر بگوید و این که چه بلایی سرش آورده است.

دل پری داشت و ماجرای که تعریف کرد، روایتی تراژیک از مصائب تلخی بود که بر او و خانواده اش گذشته بود. این باب آشنایی ما شد و هر از گاهی به بهانه برخی متن‌های پیامی می‌داد که آرایش خاطره‌ای از فوت مرحوم گرجی سر سریال باغ مینو بود. خاطره‌ای که با این جمله تمام شد: «خدا رحمت کنه این هنرمند شریف رو». حالا باید این جمله را درباره خودش به کار ببرم. زندگی چه بی‌رحمانه کوتاه و غریب است. همین دو روز پیش داشتم می‌گفتم حالش بهتر شد، تماسی بگیرم و گپی بزیم و... حالا حسرتش در دلم مانده و افسوس و دریغش. چه گپ‌هایی که هیچ وقت زده نمی‌شود و چه فرصت‌های گفتگویی که برای همیشه از دست می‌رود. یادش گرامی باد.

